

چیستی ایمان و مقومات مفهومی آن از دیدگاه فخرالدین رازی

عین اله خادمی*^۱، عبدالله علیزاده^۲

^۱دانشیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران، دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شهید رجایی (تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۹/۲۴ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۷/۲۶)

چکیده

از دیدگاه رازی، ایمان در لغت مصدری از دو فعل «تصدیق» و «امان» و در اصطلاح عبارت از «تصدیق و معرفت با قلب» و «اقرار با زبان» است و زمانی که معرفت با قلب حاصل گردد، اقرار با زبان نیز در ظاهر حاصل می‌شود. وی معتقد است مقومات مفهومی ایمان، یکی «تصدیق و معرفت قلبی» و دیگری «اقرار زبانی» است و عمل از حوزه مفهومی ایمان خارج است؛ زیرا عطف عمل بر ایمان باعث تکرار است. او که بر این باور است که اعتقاد و ایمان باید مبتنی بر دلیل باشد در تبیین دیدگاه‌های خویش حول محور ایمان، از دیگران تأثیراتی پذیرفته و هم بر دیگران تأثیراتی داشته است. دیدگاه‌های او از جهاتی با دیگر متکلمان اشعری نیز تفاوت‌هایی داشته است.

کلیدواژه‌ها ایمان - تصدیق - امان - معرفت - تعقل - تقلید - فخرالدین رازی.

طرح مسأله

ایمان از دیدگاه دین مبین اسلام، برترین فضیلت انسان و یکی از مهمترین مقولات دینی است که مورد توجه و مذاقه متکلمان اسلامی بوده و زمینه‌ساز بسیاری از مناظرات کلامی شده است.

این واژه از اهمیت و منزلت ویژه‌ای برخوردار است. تا جایی که مشتقات اسمی و فعلی آن ۸۷۹ بار در قرآن به کار رفته است (عبدالباقی، ۸۱-۹۳؛ روحانی، ۳۷۲/۱). همچنین ایمان، شرط قبولی عمل صالح، ارزشمندی آن، وصول به حیات طیبه و بهره‌مندی از برترین و نیکوترین ثواب‌های الهی به شمار رفته و ضامن سعادت و رستگاری انسان به شمار آمده است (نحل/۹۷).

بنابراین از صدر اسلام تاکنون، هم و غم بسیاری متکلمان و مفسران به فهم و شناخت معنا و مفهوم این مقوله دینی - اخلاقی معطوف شده، که یکی از این افراد

برجسته فخر رازی است. او به عنوان یکی از بزرگان مکتب اشعری، تحت تأثیر متکلمان اشعری قبل از خود و نیز سایر متکلمان، به بیان دیدگاه‌های خود در باب معنا و مفهوم ایمان پرداخته و با ذکر دلائل و براهین، مقومات مفهومی ایمان را تبیین کرده و از این جهت دیدگاه‌های او مورد توجه صاحب نظران و اندیشمندان بعدی واقع گردیده است. در این پژوهش پرسش‌های زیر از منظر امام فخرالدین رازی، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

- ۱- معنای لغوی و اصطلاحی «ایمان» چیست؟
- ۲- مقومات مفهومی ایمان چیست؟
- ۳- از دیدگاه فخر سایر فرق چه تعاریفی از ایمان بیان کرده‌اند؟
- ۴- دیدگاه رازی درباره ایمان تقلیدی و تعقلی چیست؟
- ۵- آرای فخر در باب معنا و مفهوم ایمان با دیگر متکلمان اشعری چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارد؟

۱- معنای لغوی و اصطلاحی ایمان از دیدگاه فخر رازی

امام فخر رازی به عنوان یکی از متکلمان بزرگ اشعری، در هر یک از کتابهای کلامی و تفسیری‌اش، درباره معنا و مفهوم ایمان از لحاظ لغوی و ماهوی به بحث و بررسی پرداخته است و به مناسبت، این واژه مهم کلام اسلامی را تعریف و تحدید کرده است. ایشان در زمینه لغوی برای ایمان، دو معنا را ذکر کرده و برای هر معنایی، دلیل یا دلائلی را آورده است:

- ۱-۱- معنای لغوی ایمان از دیدگاه فخر: وی معتقد است که ایمان در لغت، مصدری از دو فعل است:

- ۱-۱-۱- تصدیق: فخر رازی، درباره معنای لغوی ایمان می‌نویسد: «هیچ گونه اختلافی نیست در اینکه «ایمان» در اصل لغت، عبارت از «تصدیق» است.» (رازی، *المحصل*، ۵۶۷) و خواجه نصیر نیز در نقد کتاب *المحصل*، همین مطلب را از قول فخر متذکر می‌گردد (خواجه نصیر، *تلخیص المحصل*، ۴۰۱). همچنین رازی در بعضی دیگر از آثارش به همین معنا اشاره کرده و گفته است: «ایمان، همان تصدیق است.» (رازی، *مفاتیح الغیب*، ۲۷۲/۲، ۱۰۱/۱۸؛ *همو، الکاشف*، ۲۲).

رازی در کتاب «اسماء الله الحسنی» بعد از آنکه به یکی از معانی لغوی ایمان (تصدیق) اشاره می‌کند با ذکر یک دلیل آن معنا را اثبات می‌کند و در تفسیر کبیر، ذیل آیه (بقره/۳) آن را با شش وجه مدلل می‌دارد که این دلایل عبارتند از:

۱-۱-۱- وی می‌نویسد: «ایمان، مصدر «تصدیق» است.»؛ زیرا خداوند متعال در آیه (یوسف/۱۷) فرمود: «و ما انت بمؤمن لنا» یعنی «بمصدق لنا»، پس در این آیه «مؤمن» به معنی «مصدق» آمده است.

بنابراین با توجه به این معنا، ترجمه آیه مذکور چنین خواهد بود: «تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد.» (همو، اسماء الله الحسنی، ۱۸۹) و در ذیل تفسیر آیه (بقره/۳) نیز به تبیین سایر دلایل پرداخته و گوید:

۱-۱-۲- ایمان در اصل لغت، برای تصدیق بوده است؛ پس اگر در شرع برای غیر تصدیق باشد، لازم می‌آید که گوینده آن، به غیر کلام عرب باشد و آن با توصیف قرآن، مبنی بر عربی بودن آن منافات دارد.

۱-۱-۳- ایمان، رایج‌ترین لفظ بر زبانهای مسلمانان است؛ پس اگر به غیر مسماً اصلی‌اش منتقل گردد، مدعیان شناخت آن مسماً، فراوان می‌شوند و مشهور شده به حد تواتر می‌رسد و هنگامی که چنین نباشد، می‌فهمیم که آن بنا بر اصل وضع، باقی است.

۱-۱-۴- اجماع کرده‌ایم بر اینکه ایمان، به وسیله حرف «باء» متعدی شده و بر اصل لغت ماندگار است؛ بنابراین باید غیر متعدی این چنین باشد.

۱-۱-۵- خداوند متعال همه جا ایمان را در قرآن، اضافه به قلب بیان کرده است. نظیر آیه (بقره/۴۱)^۱ و یا آیه (نحل/۱۰۶)^۲ و یا آیاتی چون آیه (مجادله/۲۲؛ حجرات/۱۴).

۱-۱-۶- هر کجا خداوند والا مرتبه، ایمان را بیان فرموده، آن را قرین و همراه عمل صالح آورده است و اگر عمل صالح، داخل در ایمان باشد، تکرار خواهد بود.

۱-۱-۷- اینکه خداوند متعال در بسیاری از جاها، ایمان را همراه با معاصی، بیان فرموده است، همانند آنکه در آیه (انعام/۸۲)^۳ می‌فرماید و یا در آیه (حجرات/۹)^۴ (رازی، مفاتیح الغیب، ۲/۲۷۲).

۱. «من الذین قالوا آمنا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم»

۲. «وقلبه مطمئن بالایمان»

۳. «الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم»

۴. «وَ اِنْ طائفتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتتلوا فَاصْلِحوا بینهما فَاِنْ بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا الّتی تبغی حتی تفیء الی امر الله.»

۱-۲-۱-أمان: همانگونه که بیان شد، رازی بر آن است که ایمان در لغت، مصدری از دو فعل است، یکی تصدیق و دیگری امان؛ بنابراین در شرح اسماء الهی، بعد از بیان تصدیق و مدلل ساختن آن با ذکر یک دلیل، می‌گوید: «دوم «ایمان» از مصدر «أمان» و متضاد واژه «اخافه» است.» (همو، *اسماء الله الحسنى*، ۱۸۹) و اعتقاد خویش را با استناد به آیه (قریش/۴) چنین مدلل می‌دارد:

۱-۲-۱-۱- زیرا خداوند می‌فرماید: و آنها را از ترس و نا امنی، ایمن ساخت.^۱
 ۱-۲-۱-۲- و نیز در ادامه به دلیل دومی اشاره می‌کند و می‌گوید: «بعضی از محققان در علم لغت، می‌گویند: «اصل ایمان در لغت، همین معنای دوم (أمان) است و تصدیق، ایمان نامیده شده است؛ زیرا گوینده می‌ترسد که شنونده او را تکذیب کند، بنابراین اگر او را تصدیق کند، آن ترس از او برطرف می‌شود، بنابراین یقیناً تصدیق ایمان نامیده شده است.»

بنابراین ایمان از دیدگاه فخر در لغت، به معنی «تصدیق» و «أمان» است که هر یک از این معانی، متضاد واژه‌های «تکذیب» و «اخافه» است.

لازم به ذکر است که «تصدیق» معنایی است که اکثریت لغویان و هم چنین متکلمان اشعری متقدم و متأخر در معنای «ایمان» بیان کرده‌اند. لغویان همانند (جرجانی، ۱۸؛ راغب، ۹۱؛ ابن منظور، ۲۱/۱۳؛ فراهیدی، ۳۸۸/۸؛ تهانوی، ۲۹۷/۱؛ دهخدا، ۵۸۹/۸؛ سیاح، ۵۳/۱؛ قرشی، ۱۲۴/۱؛ الیاس و انطون، ۴۰؛ سجادی، ۳۶۴/۱؛ صلیبا و صانعی، ۱۸۵/۱). «أمان» نیز معنای دیگری است که برخی (زمخشری، ۳۸/۱؛ رازی، *مفاتیح الغیب*، ۲۷۰/۲؛ ابن فارس، ۱۳۵/۱) در معنای «ایمان» بیان کرده‌اند. همچنین علاوه بر لغویان، اکثر متکلمان اشعری متقدم، ایمان را «تصدیق» معنا کرده‌اند. این دسته عبارتند از: ابوالحسن اشعری (*اشعری، اللمع*، ۷۵؛ همو، *مقالات الاسلامیین*، ۲۹۳؛ همو، *الابانه*، ۲۰؛ ابن فورک، ۱۵۲؛ شهرستانی، ۹۳/۱؛ بدوی، ۶۱۳/۱. ابوبکر باقلانی، بغدادی و غزالی، باقلانی، *الانصاف*، ۱۷؛ همو، *تمهید الاوائل*، ۳۸۹؛ بدوی، ۶۷۳/۱؛ بغدادی، ۲۵۴؛ غزالی، *احیاء العلوم*، ۲۰۳/۱؛ همو، *قواعد العقائد*، ۱۱۵؛ همو، *الاقتصاد*، ۳) و نیز برخی متکلمان

بعد از رازی تصدیق را به عنوان معنای ایمان، محسوب کرده‌اند، بیضاوی و ایجی می‌باشند (بیضاوی، ۳۸/۱؛ ایجی، ۵۲۷/۳؛ جرجانی، شرح مواقف، ۳۲۲/۸).

۲-۱- معنای اصطلاحی ایمان از دیدگاه فخر

رازی در هر یک از مصنفات خویش، به دنبال معنا و مفهوم لغوی، به تبیین مفهوم اصطلاحی و شرعی «ایمان» پرداخته و آن را تعریف کرده، تا حدود ایمان مشخص گردد و ارکان و مقومات آن شناخته شود و عامل تمایزی میان مذهب اشعری با دیگر فرق اسلامی باشد. به همین جهت می‌توان تعاریف فخر را در تبیین ایمان، در قالب‌های زیر بیان کرد.

۲-۱-۱- دسته اول: تعاریفی که در آن به مقومات ایمان اشاره کرده است. این تعاریف عبارتند از:

۲-۱-۱-۱- فخر رازی، ذیل آیه (بقره/۳) در تعریف ایمان می‌گوید: «آنچه ما به آن معتقدیم آن است که ایمان، عبارت از تصدیق با قلب است.» او در تبیین «ماهیت تصدیق با قلب» چنین می‌نویسد: «هر کس بگوید جهان حادث است، مدلول این الفاظ، موصوف بودن جهان به حدوث نیست، بلکه مدلول آن، حکم آن گوینده به حارث بودن جهان است و حکم به ثبوت حدوث برای جهان، مغایر با ثبوت حدوث جهان است؛ بنابراین این حکم ذهنی به ثبوت یا انتفاء امری است که در هر زبانی از آن با لفظی خاص تعبیر می‌شود و اختلاف صیغه‌ها و عبارتها با حکم ذهنی بودن، موضوع واحدی است که دلالت می‌کند بر اینکه حکم ذهنی امری مغایر با این صیغه‌ها و عبارتهاست و بدین علت این صیغه‌ها، بر آن حکم دلالت دارد و دال، غیر مدلول است. سپس می‌گوییم این حکم ذهنی غیر از علم است؛ زیرا نادان و جاهل به چیزی، گاهی به آن حکم می‌کند. بنابراین دانستیم که این حکم ذهنی، مغایر با علم است، پس مراد از تصدیق به قلب، همین حکم ذهنی است. در اینجا بحث لفظی باقی می‌ماند و آن این است که مسمای تصدیق در لغت، همان حکم ذهنی یا صیغه دال بر آن حکم ذهنی است (رازی، مفاتیح الغیب، ۲۷۱/۲).

۲-۱-۲-۱- تعریف دیگری را فخر از ایمان در کتاب دیگری آورده، می‌گوید: «بدان که ایمان، از دو امر خارج نیست: یکی آنکه «ایمان» حصول معرفت با قلب است؛ زیرا خداوند در آیه (رعد/۱۹) می‌فرماید: «بدان که هیچ معبودی جز خداوند وجود ندارد» و دومین امر آن است که «ایمان» اقرار به زبان و (اقرار به) توحید و یگانگی خداوند است و به

وسيلة آیه (توحید/۱) به این نوع اقرار، اشاره می‌کند، آن جایی که می‌فرماید: «بگو خداوند یکتاست.» ایشان بعد از بیان امر دوم، برای اثبات اینکه بخشی از تعریف ایمان، اقرار زبانی است و این بخش به عنوان عنصری اساسی و اصل در قوام ایمان اهمیت دارد، به استدلال درباره آیه پیش گفته پرداخته، می‌گوید: «این بدین خاطر است که لفظ «قل» در کلام الهی، دستوری است برای خود مکلف، تا آنچه را بر توحید دلالت دارد، با زبان خویش بگوید، سپس این دلالت را با شیوه‌ای زیبا و رسا تأکید می‌کند و آن قول پیامبر (ص) است که فرمودند: «من مأمور شدم که با مردم نبرد کنم تا اینکه تهلیل (لا اله الا الله) بگویند.» (رازی، من اسرار التنزیل، ۱۳۰).

۱-۲-۱-۳- علاوه بر تعاریف مذکور، امام فخر در یکی دیگر از مجلدات تفسیر خویش ایمان را اینگونه تعریف می‌کند: «زمانی که معرفت با قلب حاصل گردد، اقرار به زبان در ظاهر، حاصل می‌گردد و این، همان ایمان است.» (همو، مفاتیح الغیب، ۱۰۷/۲۳).

بدیهی است رازی در تعاریف پیش گفته، عمل را به عنوان مقومات مفهومی ایمان به شمار نیاورده، ولی او بر روی دیگر ارکان ایمان، یعنی «تصدیق و معرفت قلبی» و «اقرار زبانی» تأکید کرده است. وی برای این باور خویش، ذیل آیه (بقره/۳)، تحت عنوان قید دوم و قید سوم دو دلیل را ذکر کرده و اثبات می‌کند که ایمان «صرف تصدیق زبانی» و یا «مطلق تصدیق» نیست و در این مورد این چنین می‌گوید: «قید دوم آنکه، ایمان صرفاً تصدیق زبانی نیست و دلیل آن، سخن خداوند متعال است که در آیه (بقره/۸) می‌فرماید: «و در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا در روز قیامت ایمان آوردیم، در صورتی که مؤمن نیستند» و قید سوم آنکه، ایمان منحصرماً مطلق تصدیق نیست؛ زیرا کسی هم که جبت (بت، ساحر و کاهن) و طاغوت را تصدیق و تأیید کند، باید مؤمن باشد، در حالی که مؤمن نامیده نمی‌شود.» (رازی، مفاتیح الغیب، ۲۷۲/۲) هم‌چنین ایشان در تعریف سوم صراحتاً اقرار زبانی را در ظاهر، به عنوان جزئی از ایمان بیان کرده است.

۱-۲-۲-۲- دسته دوم: تعاریفی که در آن به متعلقات ایمان اشاره کرده است:

۱-۲-۲-۱- ایشان در تعریف ماهوی و شرعی ایمان می‌گوید: «ایمان در شرع، عبارت است از تصدیق پیامبر (ص) با تمام آنچه از روی ضرورت آموخت و آورد. بر خلاف (تعریف) معتزله که آنها، ایمان را اسمی برای طاعات قرار دادند و (بر خلاف) علمای

پیشین که معتقدند: (ایمان) نامی برای تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل با اعضاء و جوارح است. (رازی، *المحصل*، ۴۰۱؛ خواجه نصیر، ۴۰۱؛ جوادی، ۹۰).

خواجه نصیر در کتاب تلخیص المحصل، ابتدا همین تعریف را از فخر نقل کرده و تنها نقد او بر فخر آن است که می گوید: «شایسته است که در سخن او، واژه «بالضرورة» اضافه شود». یعنی تعریف فخر به این شکل درست تر است که «و فی الشرع عبارة عن تصدیق الرسول بكل ما علم بالضرورة مجیئه به».

شایان یادآوری است که فخر در (*المحصل*، ۴۰۱) تعریف خویش را با همین قید بیان کرده است و این امر محتمل است که خواجه نصیر احتمالاً با نسخه‌ای از *المحصل* مواجه بوده است، که واژه «بالضرورة» در آن ذکر نشده بود و به همین دلیل در نقد خویش، بیان می کند که باید این واژه، به تعریف فخر اضافه گردد.

۱-۲-۲-۱- امام فخر علاوه بر *المحصل*، در سایر مصنفات و مؤلفات خویش، اشاراتی به تعریف ماهوی ایمان داشته است. مثلاً در تفسیر کبیر حول تعریف ایمان می نویسد: «ایمان عبارت است از تصدیق همه آنچه که ضرورتاً، به دین محمد (ص) و اعتقاد به آن مربوط می شود.» (همو، *مفاتیح الغیب*، ۲/ ۲۷۲، ۴۲۹/۱۸) و در جای دیگری می گوید: «آنچه در ایمان به حساب آمده است تصدیق خداوند است در همه چیزهایی که از آن خبر داده است.» (همو، *المطالب العالیه*، ۴۸/۹).

۱-۲-۲-۳- تعریف دیگر فخر از ایمان اشاره‌ای است به «تصدیق کشنده بودن گناهان» که در این باره چنین می گوید: «ایمان عبارت است از باور و تصدیق اینکه، گناهان سموم کشنده‌اند.» (همو، *مفاتیح الغیب*، ۵۷/۴).

۱-۲-۲-۴- رازی معتقد است: «ایمان حسنه است؛ زیرا حسنه، همان حالت نیکویی است که از تمامی جهات زشت، خالی است و شک نیست که ایمان نیز، این چنین است.» (رازی، *مفاتیح الغیب*، ۱۰/ ۱۹۱؛ همو، *المطالب العالیه*، ۹/ ۱۹۴). او همچنین اظهار می دارد: «ایمان نعمت است» و برای این مدعا و اینکه آن از طرف خداوند متعال است این گونه استدلال می کند. ایمان نعمت است؛ هر نعمتی از جانب خداوند متعال است؛ پس ایمان از طرف خداوند متعال است (همو، *المطالب العالیه*، ۹/ ۱۷۵).

۱-۲-۲-۵- او همچنین بر این باور است که: «ایمان عبارت است از اقرار به تمامی آنچه که خداوند متعال آن را واجب ساخته است.» (همو، *مفاتیح الغیب*، ۲۷/ ۱۹۱).

۱-۲-۲-۶- ایشان در اثری دیگر، بعد از بیان معنای لغوی ایمان، برای اینکه متعلق تصدیق را مشخص کند به نحوی که تصدیق شیطان و وساوس شیطانی خلط نگردد به

عرف علماء اشاره کرده، اظهار می‌دارد: «ایمان در عرف علماء، تصدیق پیامبران است در تمامی چیزهایی که در معارف و احکام از آن خبر داده‌اند و این تصدیق جزء معانی نفسانی است.» (همو، *الکاشف*، ۲۲).

همان طور که در تعاریف این بخش، نمایان است، ایمان از دیدگاه فخر، صرف تصدیق پیامبر (ص) و وحی الهی است که توسط او برای هدایت انسانها آورده شده است و در این تعاریف، تصدیق و باور اوامر و نواهی مخبر مصدق، ذکر گردیده است و فخر ایمان به آنها را به عنوان دسته‌ای از علوم وحیانی به شمار آورده که عامل هدایت بشر و خروج وی از ضلالت و گمراهی و گرفتاری در آتش جهنم‌اند.

۱-۲-۳- دسته سوم: تعریفی که به ایمان یقینی (مدلل) اشاره دارد.

آخرین تعریفی که فخر رازی از «ایمان» ارائه می‌دهد، تعریفی است که در تفسیر خود اظهار داشته است و آن ایمان مدلل (تعقلی) است، مبنی بر اینکه: «منظور از ایمان، اعتقاد مبتنی بر دلیل است.» (رازی، *مفاتیح الغیب*، ۸۵/۲۲) ما بر این باوریم چون که او در این تعریف بر آن است که ایمان باید تعقلی و بر پایه دلیل و برهان باشد، بالطبع ایمان تقلیدی را قبول نداشته است، پس اگر اعتقاد کسی برهانی و مدلل نباشد، نمی‌توان نام مؤمن را بر او گذاشت و این نوع اعتقاد، میراثی است که فخر از متکلمانی چون اشعری به ارث برده است؛ زیرا بغدادی گوید: «اشعری تعلیم می‌داد کسی که با تکیه بر حجت (قول) دیگران به حقیقت ایمان می‌آورد نه مشرک است و نه کافر و چنین انسانی را او بی قید و شرط مؤمن نمی‌خواند.» (ایزوتسو، ۱۷۱؛ جوادی، ۱۰۹). اشعری «اعتقاد مبتنی بر دلیل و سند را لازم می‌دانست، هر چند به این نکته واقف بود که امکان دارد کسی یک اعتقاد مبتنی بر دلیل داشته باشد، اما نتواند آن را در قالب منطقی ارائه دهد و یا نتواند در مقام محاجه و دفاع از عقاید خود برآید.» (جوادی، ۱۰۹).

۲- ایمان تقلیدی یا تعقلی

اساساً با قبول تعریف فخر مبنی بر اعتقاد مبتنی بر دلیل و نیز با پذیرش دیدگاه اشعری، این سؤال مطرح می‌گردد که اگر چنین باشد، عامه مردم که از قوانین و قواعد تعقلی و برهانی و منطقی دورند و ایمان آنها مبتنی بر قول دیگران است، کافرند و نظریه کفر عوام الناس نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. بنابراین نحوه برخورد با عوام الناس چگونه

باید باشد؟ و آیا در این صورت، فقط از میان جمعیت انبوه مسلمانان، متکلم جدلی و اندیشمند اهل استدلال و برهان، مؤمن است؟ و یا در میان سایر مسلمانان نیز می‌توان مراتبی از ایمان را مشاهده کرد؟

افرادی مانند تفتازانی نظر اشعری را این گونه توجیه می‌کنند که: «منظور اشعری از این که نمی‌توان اعتقاد تقلیدی را ایمان نامید، این نیست که چنان فردی واقعاً مؤمن نیست، بلکه منظور وی این است که چنین کسی ایمان قوی و کامل ندارد.» (تفتازانی، ۲۲۰/۵) بنابراین تفتازانی قائل است که اعتقاد مقلد به دلیل این که واقعاً تصدیق است، ایمان است و می‌گوید: «ملاک تصدیق، یقین است که در مقلد هم وجود دارد اما این که یقین مقلد ثبات ندارد و دستخوش تغییر می‌شود، مسئله دیگری است، حتی این احتمال وجود دارد که بگوییم تصدیق معتبر در ایمان قائم به یقین هم نیست، بلکه با ظن غالبی که بالفعل احتمال نقیض در ذهن خطور نکند، سازگار است و در آن صورت مقلد هم حقاً مؤمن است.» (همو، ۲۲۰/۵).

اما در مورد جواب فخر رازی و توجیهاات او درباره این تعریف و سؤالات احتمالی در باب آن، با وجود تفحص و کاوشی که در آثار وی کردیم به مطلب قابل ملاحظه‌ای دست نیافتیم و احتمالاً او نیز به همان توجیهاات معمول نزد اشعری و بزرگان بعد از وی، اکتفا نموده است.

در مبحث مذکور، علاوه بر فخر رازی و اشعری، عده‌ای از متکلمان شیعی نیز به ایمان مستدل معتقدند. به عنوان نمونه شیخ طوسی معتقد است: «اگر کسی از تو پرسد ایمان چیست؟ بگو «ایمان عبارت است از باور داشتن به خدا و پیامبر و آنچه پیامبر (ص) و امامان (ع) آورده‌اند؛ و این باور، همه باید به استناد دلیل باشد نه تقلید. این ایمان بر پنج رکن مشتمل است و هر که آنها را بداند مؤمن است و هر که نسبت به آنها جاهل باشد کافر. آنها عبارتند از: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد.» (طوسی، ۱۰۳؛ امین، ۳۹/۱-۴۰).

علامه مجلسی نیز اظهار می‌دارد که: «بیشتر علما معتقدند که ایمان باید با دلیل و برهان، حاصل شود و حتی بعضی ادعای اجماع در آن کرده‌اند و به آیات و احادیث استدلال کرده‌اند که از متابعت ظنی نهی کرده است و نیز در بسیاری از آیات از تقلید مذمت شده است. همچنین خداوند در آیه ۱۵ سوره حجرات فرموده است: «مؤمن نیستند مگر آنهایی که به خدا و رسول ایمان آورده‌اند، پس ارتیاب و شک نکرده‌اند» (مجلسی، ۵۷).

بعضی نیز گفته‌اند لازم نیست که همهٔ مردم معارف ایمانی را با دلائل تفصیلی بدانند و استدلال منطقی کنند و قادر بر دفع شبهات کفار و مخالفان باشند، بلکه این امر واجب کفایی است. یعنی در میان مؤمنان گروهی از علما باشند که بتوانند شبههٔ کفار و مخالفان را دفع و رفع کنند و در اکثر مردم کافی است با دلائل اجمالی اصول دین را بدانند؛ چنان که حق تعالی در قرآن دلائل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را به این شکل القاء فرموده است (مجلسی، ۵۷).

ملاصدراى شیرازی، درباره «ایمان حقیقی» می‌نویسد: «ایمان حقیقی، عبارت است از اعتقاد یقینی که با برهان حاصل شده است و هر اعتقاد یقینی که با برهان ایجاد گردیده است غیر قابل زوال و نابود نشدنی است» (ملاصدرا، تفسیر قرآن، ۱۷۶/۲). او در جای دیگری می‌نویسد: «ایمان عبارت است از اعتقادات مخصوص یقینی و علوم حقیقی برهانی یا کشفی و ثابت گردیده است که علم حاصل برای نفس از طریق برهان، امکان زوال ندارد. بنابراین هر کس نفس خویش را با ایمان به خدا، روز جزا، ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران و شاهدان آراسته سازد، امکان ندارد ایمان او نابود شود.» (همو، تفسیر قرآن، ۷۴/۳) هم چنین در اثر دیگری، درباره «ایمان حقیقی» اظهار می‌دارد که ایمان نوری است که از جانب پروردگار عالم بر قلب بنده می‌تابد و هر کس بر انکار این نور پافشاری و اصرار و سعی کند آن را خاموش سازد یا مؤمنی را مسخره کند، در حقیقت دشمن خدا، ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران و ائمه علیهم السلام خواهد بود» (همو، رساله اصول، ۱۴۵). وی از نگاه صوفیه ایمان حقیقی را «ولایه» معرفی کرده و ضمن استناد به آیهٔ ۲۵۷ سوره بقره^۱ بیان می‌کند که: «آن نوری است از طرف خداوند بر قلب بنده می‌تابد و برای او راهی به قرب حق، باز می‌شود و جوهری از جنس جواهر عقول و ملائکهٔ مقربین می‌گردد.» (همان). صدراى شیرازی در جایی دیگر از همین کتاب، از این نوع ایمان که از تابش نور حق بر قلب مؤمن ایجاد می‌گردد با عنوان «ایمان عطایی» یاد می‌کند (ملاصدرا، رساله اصول، ۱۲۷). او همچنین معتقد است ایمان همان علم به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران و روز جزاست (همو، تفسیر قرآن، ۱۲۹/۱).

۱. «اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ»

به نظر ملاصدرا ایمان بر دو نوع است: «یکی، ایمان تقلیدی شنیداری، همانند ایمان عوام الناس که آنچه را می‌شنوند تصدیق می‌کنند و بر آن استمرار دارند و به وسیله آن از حیوانات جدا می‌شوند و فایده این ایمان در دنیا حفظ و نگهداری اموال و خون آنهاست. دوم ایمان کشفی قلبی است که با شرح صدر و نورانیت قلب به وسیله نور الهی ایجاد می‌گردد، همان طور که خداوند متعال در قرآن (زمر/۲۲) به آن اشاره می‌فرماید: «آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همانند کوردلان گمراه است؟! وای بر آنان که قلب‌هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند»، بنابراین در این هنگام واضح می‌گردد که ابتدای همه چیز از خداست و بازگشت آن به سوی اوست و این گروه همان مقربان فرود آمده (نشسته) در فردوس اعلی و نزدیکترین افراد و در نهایت نزدیکی به ساحت ربوبیت اند. همچنین آنها اصنافی دارند، بعضی از آنها، سابقون‌اند و بعضی پایین تراز آنها، بر اساس تفاوت معرفتشان به خدا و صفات و افعال خداوند متعال» (ملاصدرا، اسرار الآیات، ۲۸).

به نظر می‌رسد صدر المتألهین در این تقسیم بندی، تحت تأثیر عرفا و مصنفات عرفانی بوده و تأثراتی که از متون اسلامی، مخصوصاً قرآن مجید پذیرفته است، نظر داده و ایمان را به تقلیدی و کشفی تقسیم کرده است و همان طوری که در دیگر آثار او مشاهده گردید ایمان حقیقی را، برهانی یا کشفی معرفی کرده که با توجه به دیگر تعاریف می‌توان نتیجه گرفت که به زعم او ایمان با اشراقات الهی، ایجاد می‌گردد. بنابراین ملاصدرا به نوعی در تعریف خویش به طور ضمنی ایمان تقلیدی را تأیید کرده ولی آن را جزء مراتب اولیة ایمان قرار داده است و ایمان کشفی را در عالی‌ترین مراتب ایمان، جای داده، که جایگاه آنها فردوس اعلی است؛ به نظر او در میان این دو مرتبه، ایمان علمی قرار دارد.

کوتاه سخن آنکه اگر فخر در سخن خویش بر ایمان تعقلی اصرار دارد و اعتقاد برهانی و مبتنی بر دلیل را لازم می‌داند شاید منظور او اهمیت این نوع ایمان، در سلسله مراتب ایمان بوده است که خواسته اهمیت آن را گوشزد کند و علت تأکید او بر این که اگر اعتقاد کسی، با برهان و دلیل نباشد، نمی‌توان نام مؤمن بر او گذاشت، آن است که مرادش مؤمن حقیقی در اعلی درجه ایمان بوده است؛ زیرا او همان گونه که بعداً بحث خواهد شد ایمان را ذومراتب و در درجه اول آن را «تصدیق» دانسته است و به نظر ما با توجه به پیچیدگی شبهات و گستردگی آنها در زمان کنونی و نیز گستردگی شاخه‌های

مختلف علمی، فراگیری تفصیلی تمامی دلائل و راه‌های استدلال منطقی به شیوه‌ای علمی برای مردم مقدور نیست و آنها مسلماً نمی‌توانند همانند یک درس خوانده معارف ایمانی را به شکل استدلالی فرا بگیرند، بنابراین در حد اجمال فراگیری اصول دین و مستدل ساختن آنها، آن هم به زبان و تفکر خودشان به نظر می‌آید برای عوام کافی باشد مگر نه این است که پیرزن چرخ‌ریس، اعتقاد خویش را با زبان و درک و فهم خود برای پیامبر اکرم (ص) مدلل داشت و بیان کرد که اگر او چرخ را نگرداند، چرخ نمی‌گردد. این همان استدلال و برهان علی و معلولی است که پیرزن آن را به شکل خیلی ساده و روان بیان کرد.

۳- تعاریف سایر فرق اسلامی

فخررازی ذیل تفسیر آیه (بقره/۳) قبل از آنکه به تعریف خویش درباره ایمان بپردازد و آن را تبیین کند، تعاریف سایر متکلمان و فرق مسلمان را در باب ایمان بیان و به اختلافات آنها در مسمای ایمان در اصطلاح شرعی اشاره و آنها را در قالب چهار فرقه اصلی تقسیم می‌کند و در هر فرقه‌ای، از گروه یا گروه‌هایی فرعی و جزئی‌تر با تعاریف مختص به خود، یاد می‌کند. از این رو در این قسمت به تعاریف فرقه‌های مذکور اشاره می‌گردد.

۳-۱- فرقه اول: این فرقه، کسانی‌اند که می‌گویند: «ایمان اسمی برای افعال قلبی و جوارح و اقرار به زبان است.» و آنها، همان معتزله، خوارج، زیدیه و اهل حدیث‌اند.

۳-۱-۱- خوارج: خوارج بر این اتفاق نظر دارند که ایمان به خدا، مشتمل بر شناخت خدا و شناخت هر چیزی است که خداوند آن را، به عنوان دلیل عقلی یا نقلی در کتاب و سنت وضع کرده است. به زعم خوارج، ایمان هم چنین شامل اطاعت خداوند در تمامی دستورات الهی، از اوامر و نواهی کوچک و بزرگ است و از این رو گفته‌اند: «مجموعه این چیزها، همان ایمان است و ترک هر خصلتی از این خصلتها، کفر است.»

۳-۱-۲- معتزله: آنها معتقدند هرگاه ایمان، با حرف «باء» متعدی گردد، منظور از آن تصدیق است و بدین سبب گفته می‌شود، فلانی به خدا و رسولش ایمان آورد و مراد، تصدیق است زیرا در ایمان به معنی انجام واجبات، این متعدی کردن، ممکن نیست. بنابراین گفته نمی‌شود فلانی به چنین چیزی ایمان آورد هنگامی که او نماز بخواند یا

روزه بگیرد، بلکه گفته می‌شود به خدا ایمان آورد، همان گونه که گفته می‌شود روزه گرفت و برای خدا نماز گزارد.

پس ایمان متعدی به وسیله «باء»، بر اساس روش لغویان جریان می‌یابد، اما هر گاه به صورت مطلق، بدون تعدی بیان گردد، اتفاق کرده‌اند بر این که آن، از مسمای لغوی - که همان تصدیق است - به معنای دیگری منتقل گردیده است، سپس در آن بر سه وجه اختلاف کرده‌اند.

۳-۱-۲-۱- وجه اول: کسانی مانند واصل بن عطاء، ابو الهذیل و قاضی عبد الجبار، معتقدند که ایمان عبارت از انجام همه اطاعات است خواه واجب باشد، خواه مستحب و یا از باب اقوال باشد یا افعال یا اعتقادات.

۳-۱-۲-۲- وجه دوم: افرادی چون ابوعلی و ابوهاشم می‌گویند: «ایمان عبارت از انجام واجبات به تنهایی، بدون انجام مستحبات است.»

۳-۱-۲-۳- وجه سوم: نظام بر این باور است که ایمان: «عبارت است از خودداری از تمام آنچه که در آن وعده عذاب داده شده بنابراین، مؤمن نزد خداوند هر کسی است که از گناهان کبیره خودداری کند و نزد ما مؤمن هر کسی است که از آنچه در موردش وعده عذاب وارد شده، خودداری کند.»

یکی از اصحاب نظام می‌گوید: «شرط مؤمن بودن نزد ما و نزد خداوند، خودداری و اجتناب از تمام گناهان کبیره است.»

۳-۱-۳- اهل حدیث: اهل حدیث برای ایمان دو وجه بیان کرده‌اند:

۳-۱-۳-۱- وجه اول: عبدالله بن سعید بن کلاب می‌گوید: «آنکه معرفت، ایمان کامل است و همان اصل است، سپس بعد از هر طاعتی بنابر حدی، ایمان است و این طاعات چیزی از آنها ایمان نیست مگر آنکه مرتبه‌ای از همان اصل (معرفت) باشد و گمان کرده‌اند که انکار قلبی، کفر است. سپس هر معصیتی بعد از آن بر اساس حد و حدودی کفر است و چیزی از طاعات را، ایمان قرار نداده‌اند تا زمانی که معرفت و اقرار ایجاد نگردد و چیزی از گناهان را نیز، کفر قرار نداده‌اند، مادامی که جحد و انکار ایجاد نگردد، زیرا فرع بدون اصل خود ایجاد نمی‌شود.»

۳-۱-۳-۲- وجه دوم: عده‌ای از اهل حدیث پنداشته‌اند ایمان، اسمی برای همه طاعات است و آن، همان ایمان واحد است و همه واجبات و مستحبات را در زمره ایمان قرار داده‌اند و هر کس چیزی از واجبات را ترک، ایمانش را ناقص کرده ولی هر کس

مستحبات را ترک کند، ایمانش را ناقص نمی‌کند و در میان اهل حدیث، کسانی هستند که می‌گویند: «ایمان اسمی برای فرائض و واجبات، بدون مستحبات است.» شایان ذکر است فخر به غیر از اشاره‌ای که در ابتدای بحث فرقه اول، به زیدیه می‌کند، در توضیحات خویش نامی از آنها نبرده و تعریفی از ایمان توسط آنها ارائه نکرده است.

۲-۳- فرقه دوم: این گروه، کسانی هستند که می‌گویند: «ایمان به وسیله قلب و زبان با هم است» و بر روشها و عقایدی اختلاف کرده‌اند و بر سه قول رفته‌اند: ۱-۲-۳- قول اول: ابو حنیفه و عموم فقها معتقدند: «ایمان عبارت است از اقرار به زبان و معرفت به قلب.» سپس این‌ها در دو جا اختلاف کرده‌اند که مواضع اختلافشان این‌هاست:

۱-۱-۲-۳- یکی آنکه در حقیقت این معرفت اختلاف کرده‌اند، پس بعضی معرفت را، اعتقاد جازم تفسیر کرده‌اند، خواه اعتقادی تقلیدی باشد یا علمی صادر شده از روی دلیل و آنها اکثراً کسانی‌اند که حکم کرده‌اند بر این که مقلد، مسلمان است و بعضی، معرفت را به علم صادر یافته از استدلال، تفسیر کرده‌اند.

۲-۱-۲-۳- موضع دوم اختلاف، آن است که علم معتبر در تحقق ایمان، علم به چه چیزی است؟ بعضی متکلمان گفته‌اند: «همان علم به خدا و صفات او به طور تمام و کمال است، سپس اختلاف مردم در باب صفات خداوند والا مرتبه زیاد گردیده است و ناچار هر گروهی بر تکفیر دیگر گروه‌ها اقدام کرده است.»

اهل انصاف گفته‌اند: «علم معتبر، همان علم به همه ضروریات دین محمد (ص) است و بر این اساس علم به عالم بودن خداوند متعال به علم خویش و ذات خویش و علم به مرئی بودن او یا غیر از آن، داخل در مسمای ایمان نیست.»

۲-۲-۳- قول دوم: بشر بن عقاب مریسی و ابو الحسن اشعری معتقدند: «ایمان همان تصدیق قلبی و زبانی با هم است.» و مراد از تصدیق به قلب، کلام قائم به نفس است.

۳-۲-۳- قول سوم: گروهی از صوفیه برآنند که «ایمان اقرار به زبان و اخلاص با قلب است.»

۳-۳- فرقه سوم: این فرقه معتقدند: «ایمان فقط عمل قلب است» و این عده نیز بر دو

قول اختلاف کرده‌اند:

۳-۱-۳- قول اول: جهنم بن صفوان می‌گوید: «ایمان، معرفت خداوند با قلب است.» تا حدی که اگر کسی خدا را با قلبش بشناسد سپس با زبانش انکار کند و قبل از اقرار به آن بمیرد، مؤمن کامل الایمان خواهد بود.

جهنم پنداشته است که معرفت و شناخت کتب آسمانی، پیامبران و روز آخرت در تعریف ایمان داخل نیست. کعبی از او نقل کرده است که: «ایمان معرفت خدا، همراه معرفت کل ما علم بالضروره، جزء دین محمد (ص) است.»

۳-۲-۳- قول دوم: حسین بن فضل بجلی بر این باور است که: «ایمان، مجرد تصدیق با قلب است.»

۳-۴- فرقه چهارم: این گروه بر آنند که: «ایمان صرف اقرار زبانی است.» این فرقه نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۳-۱-۴- افرادی چون غیلان بن مسلم دمشقی و فضل رقاشی می‌گویند: «قطعاً اقرار با زبان، همان ایمان است.» ولی شرط ایمان بودنش، حصول معرفت در قلب است، پس معرفت شرطی برای اقرار زبانی بودن ایمان است، نه اینکه داخل در مسمای ایمان باشد. ۳-۲-۴- کرامیه معتقدند: «ایمان مجرد اقرار با زبان است.» به گمان آنها منافق، مؤمن ظاهری و کافر باطنی است، بنابراین در دنیا، برای او حکم مؤمنان جاری می‌شود و در آخرت حکم کفار. (رازی، *مفاتیح الغیب*، ۲/۲۷۰-۲۷۲).

۴- مقومات مفهومی ایمان از دیدگاه فخر رازی

یکی از جنجالی‌ترین مسائل «ایمان»، مسئله مقومات مفهومی آن است و مهم‌تر از آن، مبحث دخول یا خروج عمل، در حوزه مفهومی ایمان است؛ زیرا از مجموعه تعاریف متکلمان متقدم و متأخر در باب ایمان، کلاً سه دیدگاه استنتاج می‌گردد: یکی عینیت عمل و ایمان، دوم جزئیت عمل در ایمان و سوم خارجیت عمل از ایمان است. در تعریف فخر، مشخص گردید که ایمان صرف تصدیق قلبی و اقرار زبانی به پیامبر (ص) و وحی الهی است که توسط او، برای هدایت و سعادت بشر آورده شده است؛ از این رو، این تعریف و سایر تعاریف امام، نشانه آن است که عمل از حوزه مفهومی ایمان، خارج است و او معتقد به نظریه خارجیت عمل از ایمان معتقد است و بر آن است که آن چه باعث قوام ایمان می‌گردد، تنها «تصدیق و معرفت قلبی» و «اقرار زبانی» است؛ زیرا صراحتاً به دنبال تعریف خود از ایمان، به تعریف معتزله و علمای متقدم اشاره و خاطر نشان می‌کند که دیدگاهش، با دیدگاه آنها، متفاوت است و تعریفش بر خلاف تعریف

آنهاست؛ به طوری که مشخص می‌کند در تعاریف علمای سابق، سه رکن باعث قوام ایمان است و آن سه رکن، یکی «تصدیق و باور قلبی» است، دوم «اقرار زبانی» و سوم «عمل به وسیلهٔ اعضای بدن»^۱. در حالی که در تعاریف فخر، هیچ‌گونه اشاره‌ای به عمل با اعضاء و جوارح نشده است و حتی در ادامهٔ تعاریف خویش، دلیل یا دلایلی را بر عدم جزئیت اقامه می‌کند.

البته شایان ذکر است، گرچه رازی عمل را یکی از عناصر مقوم ایمان نمی‌داند، اما بر دیگر ارکان ایمان، «تصدیق و معرفت قلبی» و «اقرار زبانی» تأکید می‌کند و همان‌گونه که در مطالب پیش گفته ذکر گردید، باور خویش را با استناد به دلایلی اثبات می‌کند، در حالی که برای خارجیت عمل از ایمان نیز دلایلی را آورده و اعتقاد خود را با دلایل زیر برهانی کرده است.

۴-۱- دلایل خارجیت عمل از ایمان

۴-۱-۱- دلیل اول: اولین استدلال فخر مبنی بر عدم دخول عمل در حوزهٔ مفهومی ایمان، استدلال او در المحصل است. او ضمن استناد به آیاتی از کلام وحی، به تبیین سخن خویش پرداخته و گفته است: «اگر عمل داخل ایمان باشد، لازم می‌آید در آیه (هود/۲۳)^۱ که خداوند عمل را بر ایمان عطف کرده، تکرار پیش آید. هم چنین در آیه (انعام/۸۲)^۲، آمیختگی ایمان با ظلم - یعنی با ترک طاعت و ارتکاب گناه - به معنای آمیختگی ایمان و عدم ایمان پیش می‌آید که محال است.» (رازی، المحصل، ۵۶۷؛ خواجه نصیر، ۴۰۱؛ جوادی، ۹۰).

۴-۱-۲- دلیل دوم: فخر در مفاتیح الغیب ادعا می‌کند که دلیل بهتری را بر مدعایش آورده و با استناد به آیهٔ قصاص (بقره/۱۷۸)^۳، ادعای خویش را این‌گونه مدلل کرده است: «این آیه، دلیل بهتری بر ادعای ماست؛ زیرا مفهومش آن است که مؤمنان هم گاهی، گناه کبیره‌ای چون قتل را انجام می‌دهند و ابن عباس هم به این آیه تمسک می‌کرد.» (رازی، مفاتیح الغیب، ۲۷۲/۲)؛ بنابراین بر اساس استدلال فوق اگر عمل جزء

۱. «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات»

۲. «الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم»

۳. «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص»

ایمان باشد، لازم می‌آید ایمان مؤمن هنگام ارتکاب قتل از بین رفته و او همانند کفار محشور گردد.

۴-۳- دلیل سوم: به نظر ما دلیل سومی که می‌توان بر این اعتقاد فخر اقامه کرد آن است که فخر در هیچ یک از تعاریفی که در باب ایمان آورده عمل را به عنوان رکنی اساسی و قوام دهنده، در حوزه مفهومی آن وارد نکرده و در کتاب المحصل، صراحتاً به دنبال تعریف خود از ایمان، به تعریف معتزله و علمای متقدم اشاره و خاطر نشان کرده که دیدگاهش، با دیدگاه معتزله و متقدمان متفاوت است؛ یعنی در تعاریف آنها سه رکن «تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل» بیان شده است، در حالی که در تعریف فخر، رکن سوم (عمل) لحاظ نشده و حتی فخر رازی برای اینکه بدین امر متهم نشود که ایمان را صرف تصدیق قلبی انگاشته و به رکن دوم ایمان، یعنی اقرار زبانی بی توجه بوده، این اتهام را در یکی از آثارش از خود دفع و آن را با دو امر «حصول معرفت با قلب» و «اقرار با زبان» تعریف کرده و برای آن نیز با توجه به آیه قرآن دلیل آورده است (همو، من/اسرار/التنزیل، ۱۳۰)؛ بنابراین از تعاریف فخر، می‌توان نتیجه گرفت که او به نظریه خارجیت عمل از ایمان معتقد است.

۵- مقایسه آرای فخر با سایر متکلمان اشعری متقدم و متأخر

با اندکی تأمل در تعاریف فخر و سایر متکلمان اشعری متقدم و متأخر، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که فخر از جهاتی تحت تأثیر آرا متکلمان قبل از خود نظیر ابو الحسن اشعری، باقلانی و غزالی، دیدگاه خویش را در باب ایمان، تبیین کرده است، همچنان که تأثیراتی نیز بر اندیشه‌های متکلمان بعد از خود همانند بیضاوی، ایجی و تفتازانی داشته است. در این بخش ابتدا تعاریف متکلمان مذکور را بیان می‌کنیم و به دنبال آن به مقایسه آرای فخر با آنها خواهیم پرداخت.

۵-۱- ابو الحسن اشعری: اشعری ماهیت ایمان را فقط تصدیق می‌داند، (اشعری، *اللمع*، ۷۵؛ بدوی، ۶۱۳/۱) ولی در مواردی علاوه بر تصدیق، عمل را نیز داخل مفهوم ماهوی ایمان دانسته و به نظریه جزئیت عمل در ایمان قائل شده است؛ زیرا وی می‌گوید: «ایمان قول و عملی است که افزایش و کاهش می‌یابد.» (اشعری، *مقالات الاسلامیین*، ۲۹۳) و در کتاب دیگری، همین مطلب را تصریح می‌کند (همو، *الابانه*، ۲۰) ولی شهرستانی می‌نویسد: «اشعری معتقد است ایمان، همان تصدیق قلبی است و قول به زبان و عمل به ارکان، جزء فروع ایمان است. پس هر کس با قلب تصدیق کند، یعنی

به وحدانیت خداوند اقرار و قلباً به پیامبران و آنچه از جانب خدا آورده‌اند اعتراف کند، ایمانش صحیح است و اگر در آن حالت بمیرد، مؤمنی نجات یافته خواهد بود و از دایره ایمان خارج نمی‌شود، مگر آنکه چیزی از آن را انکار کند.» (شهرستانی، ۹۳/۱).

اما ابن فورک، ابتدا ایمان را از دیدگاه ابو الحسن صالحی، تعریف کرده، سپس می‌نویسد: «این تعریف را نیز شیخ ما ابوالحسن اشعری اختیار کرده است» او می‌نویسد: «ابوالحسن صالحی می‌گفت: «ایمان خصلت واحدی است و آن همان معرفت به خداوند متعال است که کسی همانند او نیست و ...» و در مورد معرفت می‌گوید: «معرفت همان خضوع برای خداست؛ زیرا آن اعتقاد انسان به آن است که خداوند خالق و مدبر اوست... و معرفت انسان به یگانگی خداوند، همان توحید و همان تصدیق اوست.» (ابن فورک، ۱۵۴). در ادامه ابن فورک اظهار کرده است که: «آنچه را صالحی درباره ایمان به آن معتقد است، شیخ ما ابوالحسن می‌گوید.» (همان).

اما بر خلاف اعتراف اشعری و بیان شهرستانی و ابن فورک، رازی اظهار می‌دارد: «بشر مریسی و ابو الحسن اشعری معتقدند ایمان، همان تصدیق قلبی و زبانی با هم است.» (رازی، مفاتیح الغیب، ۲۷۱/۲)، بنابراین با توجه به اعتراف خود اشعری می‌توان چنین نتیجه گرفت که تعریف رازی بر خلاف تعریف اشعری است و فقط در زمینه معنای لغوی «تصدیق» با یکدیگر هم عقیده‌اند ولی اگر نظر رازی را در مورد اشعری بپذیریم روشن است که تعریف رازی کاملاً مشابه اشعری خواهد بود.

۵-۲- ابوبکر باقلانی: باقلانی در باب ایمان حقیقی می‌گوید: «هر گاه قلب بنده، آنچه را که گفتیم تصدیق و با زبانش اقرار و با جوارحش عمل کند او نزد خداوند و نزد ما مؤمن حقیقی است.» (باقلانی، الانصاف، ۱۷) او همچنین اظهار می‌دارد: «مقصود از ایمان باور داشتن و عقیده به خداوند (تصدیق) است و این تصدیق از مصادیق علم و وجودش قلبی است، دلیل بر این مطلب نیز، این آیه قرآنی است که: «و ما انت بمؤمن لنا و لو كنا صادقین»^۱. در این آیه عبارت «مؤمن لنا» به معنای «مصدق لنا» یعنی باور کننده ما آمده است...» (باقلانی، تمهید الاوائل، ۳۸۹؛ بدوی، ۶۷۳/۱).

بدیهی است باقلانی نیز همانند اشعری، عمل را جزء ایمان دانسته و دیدگاه فخر در تعریف ایمان برخلاف باقلانی و در معنای لغوی و متعلقات ایمان مؤافق باقلانی است.

۳-۵- غزالی: غزالی معتقد است: «ایمان عبارت است از تصدیق و برای تصدیق محل خاصی است و آن قلب و زبان است.» (غزالی، *احیاء علوم الدین*، ۲۰۳؛ همو، *قواعد العقاید*، ۱۱۵). هم چنین او در مورد متعلق ایمان می‌گوید: «ایمان، تصدیق پیامبر (ص) است در تمام چیزهایی که آورده است.» (همو، *رساله فصل التفرقه*، ۲۳۹). او در رساله دیگری می‌نویسد: «تصدیق، همان ایمان به چیزهایی است که پیامبر (ص) فرمود و آنچه او فرموده است، حق و حقیقت است و او در آنچه فرموده، صادق است و قطعاً بر وجهی که بیان و ارائه کرده است، حق است.» (همو، *رساله الجام العوام*، ۳۰۲) بنابراین تعاریف رازی، هم از نظر ماهوی و هم از جهت متعلقات ایمان، دقیقاً مشابه تعاریفی است که غزالی از ایمان ارائه کرده است.

۴-۵- بیضاوی: بیضاوی از جمله مفسران و متکلمان اشعری مذهبی متأخر است که در معنای لغوی و اصطلاحی ایمان، ذیل آیه (۳/ بقره) می‌گوید: «ایمان در لغت عبارت از تصدیق است که از امن گرفته شده است و در شرع، تصدیق به آنچه که باید بدانند که جزء دین محمد (ص) است همانند توحید، نبوت، بعث و جزا.» (بیضاوی، ۳۸/۱).

همان گونه که از تعریف بیضاوی در باب ایمان مشخص است، تعریف او مشابه تعریفی است که فخر در هر یک از کتب تفسیری و کلامی خویش ارائه کرده است.

۵-۵- ایجی: ایجی در معنا و مفهوم لغوی و اصطلاحی ایمان می‌نویسد: «بدان که ایمان در لغت همان تصدیق است و در شرع آن است که به خدا، ملائکه او، کتابها و پیامبران ایمان بیاوری یعنی آنها را باور کنی.» (ایجی، ۵۲۷/۳).

۶-۵- تفتازانی: تفتازانی می‌گوید: «ایمان همان تصدیق خداست در آنچه از اوامر و نواهی اش خبر داده است.» (تفتازانی، ۲۶۰/۲). از همان تعاریف عضد الدین ایجی و نیز تفتازانی، می‌توان نتیجه گرفت که آنها، ایمان را با متعلقاتش تعریف و آن را از لحاظ لغوی، تصدیق معنا کرده‌اند و همین دال بر آن است که تحت تأثیر فخر و متکلمان متقدم چنین تعریفی را بیان کرده‌اند.

۶- نتیجه

از دیدگاه رازی، ایمان از لحاظ لغوی، مصدری از دو فعل «تصدیق» و «امان» است و در اصطلاح عبارت است از «تصدیق و معرفت با قلب» و «اقرار با زبان» و «تصدیق و معرفت

قلبی» و «اقرار زبانی» جزء ارکان و مقومات مفهومی ایمان است، ولی مطلق تصدیق نیست؛ زیرا در این صورت کسی هم که جبت و طاغوت را تصدیق کند، باید مؤمن باشد و صرفاً تصدیق زبانی نیست؛ زیرا خداوند در آیه (۸/بقره) فرموده است: «در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا در روز قیامت ایمان آوردیم، در صورتی که مؤمن نیستند» اما رازی قائل به دخول عمل در ایمان نیست؛ زیرا او بر این باور است که اگر عمل، داخل مفهوم ایمان باشد، لازم می‌آید در آیات قرآن که خداوند عمل را، بر ایمان عطف کرده است، تکرار پیش آید و نیز آمیختگی ایمان و عدم ایمان پیش می‌آید و این محال است. امام فخر اوامر و نواهی الهی را که توسط پیامبر (ص) آورده شده است، جزء متعلقات ایمان دانسته و بر آن است که ایمان باید، مبتنی بر دلیل باشد. ایشان در تبیین دیدگاه‌های خویش حول محور ایمان، از جهاتی تأثیراتی از متکلمان متقدم پذیرفته و تأثیراتی نیز بر متکلمان متأخر گذاشته است و از جهاتی نیز صاحب دیدگاه‌هایی اختصاصی است که با آرای دیگر اندیش مندان و متکلمان اشعری مذهب تفاوت‌هایی دارد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، قم، دار القرآن الکریم؛
۲. اشعری، ابو الحسن، *اللمع فی الرد علی اهل الزيغ والبدع*، در مکارتی، بیروت، چاپخانه کاتولیکی، ۱۹۵۳؛
۳. همو، *الایانه عن اصول الدیانه*، تحقیق: د. فوقیه حسین محمود، چاپ اول، قاهره، انتشارات دار الانصار، ۱۳۹۷هـ ق؛
۴. همو، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، تحقیق هلموت ریتز، چاپ سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بی تا؛
۵. امین، محسن، *اعیان الشیعه*، تحقیق حسین امین، بیروت، انتشارات دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳هـ ق؛
۶. ابن فارس، احمد، *مقایس اللغه*، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴هـ ق؛
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت، انتشارات دارصادر، ۱۴۱۴هـ ق؛

۸. ابن فورک، محمد بن الحسن، *مقالات الشيخ ابی الحسن الاشعری*، تحقیق و ضبط أ.د/ احمد عبدالرحیم السایح، چاپ اول، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیه، ۱۴۲۵هـ ق؛
۹. الیاس، انطون، *فرهنگ نوین*، ترجمه طباطبایی، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۶؛
۱۰. ایزوتسو، توشی هیکو، *مفهوم ایمان در کلام اسلامی*، ترجمه زهرا پور سینا، ویراستار مصطفی ملکیان، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۰؛
۱۱. ایجی، عضد الدین عبد الرحمن بن احمد، *کتاب المواقف*، تحقیق عبد الرحمن عمیره، بیروت، انتشارات دار الجبل، ۱۹۹۷؛
۱۲. باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب، *الانصاف*، موقع الوراق، بی جا، بی تا؛
۱۳. همو، تمهید *الاولئ و تلخیص الدلائل*، تحقیق عماد الدین احمد حیدر، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۹۸۷؛
۱۴. بدوی، عبد الرحمن، *تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام*، ترجمه حسین صابری، چاپ اول، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴؛
۱۵. بغدادی، ابو منصور عبد القاهر، *الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام*، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، چاپ چهارم، تهران، انتشارات کتابفروشی اشراقی، ۱۳۶۷؛
۱۶. همو، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه*، چاپ دوم، بیروت، انتشارات دار الافاق الجدیده، ۱۹۷۷؛
۱۷. بیضاوی، عبد الله بن عمر، *انوار التنزیل و اسرار التأویل بتفسیر البیضاوی*، تحقیق محمد عبد الرحمن المرعشلی، چاپ اول، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸هـ ق؛
۱۸. تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، پاکستان، انتشارات دار المعارف النعمانیه، ۱۴۰۱هـ ق؛
۱۹. همو، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۰؛
۲۰. تهانوی، محمد علی، *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*، چاپ اول، بیروت، انتشارات مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶؛
۲۱. جرجانی، سید شریف علی بن محمد، *التعریفات*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۰؛
۲۲. همو، *شرح المواقف القاضی عضد الدین عبد الرحمن الایجی*، چاپ اول، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۲۵؛
۲۳. جوادی، محسن، *نظریه‌ی ایمان (در عرصه قرآن و کلام)*، ویراستار رضا بابایی، چاپ اول، انتشارات معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶؛
۲۴. دهخدا، *لغت نامه*، بی جا، بی تا؛

۲۵. رازی، فخر الدین ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)*، ج ۲، ۴، ۱۰، ۱۸، ۲۲، ۲۳ و ۲۷، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ هـ ق؛
۲۶. همو، *کتاب المحصل*، تقدیم و تحقیق دکتر حسین اتای قاهره، مکتبه دارالتراث، ۱۴۱۱ هـ ق؛
۲۷. همو، *الکاشف عن اصول الدلائل و فصول العلل*، تحقیق دکتر احمد حجازی، بی جا، بی تا؛
۲۸. همو، *اسماء الله الحسنی للرازی (و هو الکتاب المسمی لوامع البینات شرح اسماء الله تعالی و الصفات)*، تعلیق طه عبد الرؤف سعد، قاهره، انتشارات مکتبه الکلیات الازهریه، تهران به مناسبت هشتادمین سال در گذشت رازی، ۱۳۶۴؛
۲۹. همو، *من اسرار التنزیل*، تحقیق عبد القادر احمد عطا، بی جا، انتشارات دار المسلم، بی تا؛
۳۰. همو، *المطالب العالیه*، احمد حجازی السقا (محقق)، چاپ اول، ج ۹، بیروت، انتشارات دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ ق؛
۳۱. راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد، *مفردات*، نوبت چهارم، انتشارات طلیعه النور، ۱۴۲۹ هـ ق؛
۳۲. روحانی، محمود، *فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم*، چاپ اول، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸؛
۳۳. زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل*، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ ق؛
۳۴. سجادی، سید جعفر، *فرهنگ معارف اسلامی*، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳؛
۳۵. سیاح، احمد، *فرهنگ سیاح*، چاپ دوازدهم، بی جا، انتشارات اسلام، ۱۳۶۸؛
۳۶. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد، *الملل و النحل*، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت، انتشارات دار المعرفه، ۱۴۰۴ هـ ق؛
۳۷. صلیبا و صناعی، جمیل و منوچهر، *فرهنگ فلسفی*، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۶؛
۳۸. طوسی، خواجه نصیر الدین، *تلخیص المحصل*، چاپ دوم، بیروت، انتشارات دار الاضواء، ۱۴۰۵ هـ ق؛
۳۹. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، *الرسائل العشر*، بی جا، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ هـ ق؛

۴۰. عبد الباقي، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، قاهره، دار الكتب المصريه، ۱۳۶۴؛
۴۱. غزالي، ابو حامد، احیاء علوم الدین، تخریج الحافظ العراقي، بی جا، انتشارات دار الكتب العربی، بی تا؛
۴۲. همو، قواعد العقائد، تخریج الحافظ العراقي، بی جا، بی تا؛
۴۳. همو، الاقتصاد فی الاعتقاد، بی جا، بی تا؛
۴۴. همو، مجموعه رسائل (رساله‌ی فصل التفرقه)، چاپ اول، بیروت، انتشارات دار الفکر، ۱۴۱۶ هـ ق؛
۴۵. همو، مجموعه رسائل (رساله‌ی الجام العوام عن علم الکلام)، چاپ اول، بیروت، انتشارات دار الفکر، ۱۴۱۶ هـ ق؛
۴۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ هـ ق؛
۴۷. فعالی، محمد تقی، ایمان دینی در اسلام و مسیحیت، ویراست اول، بی جا، انتشارات مؤسسه دانش و اندیشه معاصر به سفارش کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴؛
۴۸. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، انتشارات دار الكتب الاسلامیه، ۱۳۷۸؛
۴۹. مجلسی، علامه محمد باقر، حق الیقین، چاپ دوم، انتشارات کانون پژوهش، ۱۳۸۱؛
۵۰. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، تفسیر قرآن، تصحیح محمد خواجه‌ی، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۴؛
۵۱. همو، رساله اصول ثلاثه، علی اصغر غروی، بیروت، چاپ دانشگاه بیروت، ۱۹۷۹؛
۵۲. همو، اسرار الآیات، مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌ی، تهران، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۴۰۲ هـ ق.